

مأموریت دوازده رسول توسط عیسی

¹ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوّت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.² و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.³ و بدیشان گفت: هیچ چیز بجهت راه برمدارید، نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.⁴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید، همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.⁵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.⁶ پس بیرون شده، در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هر جا صحت می‌بخشیدند.

هیرودیس و عیسی

⁷ اما هیرودیس تترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید، مضطرب شد زیرا بعضی می‌گفتند: که یحیی از مردگان برخاسته است،⁸ و بعضی: که الیاس ظاهر شده، و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.⁹ اما هیرودیس گفت: سر یحیی را از تنش من جدا کردم، ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم؟ و طالب ملاقات وی می‌بود.

غذا دادن عیسی به پنج هزار مرد

¹⁰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌های نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.¹¹ اما گروهی بسیار اطلاع یافته، در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت، صحت می‌بخشید.¹² و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتن: مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته، منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.¹³ او بدیشان گفت: شما ایشان را غذا دهید. گفتند: ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم!¹⁴ زیرا قریب به پنج هزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که: ایشان

را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.¹⁵ ایشان همچنین کرده، همه را نشانیدند.¹⁶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.¹⁷ پس همه خورده سیر شدند و دوازده سبد پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.

گواهی پطرس درباره عیسی و اولین پیشگویی درباره مرگ و قیام او

¹⁸ و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: مردم مرا که می‌دانند؟ در جواب گفتند: یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.²⁰ بدیشان گفت: شما مرا که می‌دانید؟ پطرس در جواب گفت: مسیح خدا.²¹ پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ‌کس را از این اطلاع مدهید.²² و گفت: لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان ردّ شده، کشته شود و روز سوم برخیزد.

جان‌بینی و انکار

²³ پس به همه گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.²⁴ زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.²⁵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.²⁶ زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدّسه آید، از او عار خواهد داشت.²⁷ لیکن هرآینه به شما می‌گویم: که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.

تبدیل هیأت عیسی

²⁸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته، بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.²⁹ و چون دعا می‌کرد، هیأت چهره او

چه کسی بزرگتر است

⁴⁶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است؟ ⁴⁷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده، طفلی بگرفت و او را نزد خود برپا داشت ⁴⁸ و به ایشان گفت: هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.

⁴⁹ یوحنا جواب داده گفت: ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند. ⁵⁰ عیسی بدو گفت: او را ممانعت نکنید زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.

عیسی به اورشلیم می‌رود

⁵¹ و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد، روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ⁵² پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند. ⁵³ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود. ⁵⁴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: ای خداوندایا، می‌خواهی بگویم که آتش از آسمان باریده، اینها را فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟ ⁵⁵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید. ⁵⁶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد. پس به قریهای دیگر رفتند.

جانشینی از عیسی

⁵⁷ و هنگامی که ایشان می‌رفتند، در اثنای راه شخصی بدو گفت: خداوندایا، هر جا روی تو را متابعت کنم. ⁵⁸ عیسی به وی گفت: روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست. ⁵⁹ و به دیگری گفت: از عقب من بیا. گفت: خداوندایا، اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم. ⁶⁰ عیسی وی را گفت: بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن. ⁶¹ و کسی دیگر گفت: خداوندایا، تو را پیروی می‌کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع

متبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد. ³⁰ که ناگاه دو مرد، یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ³¹ و به هیأت جلالی ظاهر شده، درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می‌کردند. ³² اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده، جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ³³ و چون آن دو نفر از او جدا می‌شدند، پطرس به عیسی گفت که، ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس. زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت. ³⁴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده، بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند. ³⁵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که این است پسر حبیب من، او را بشنوید. ³⁶ و چون این آواز رسید، عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند، هیچ‌کس را در آن ایام خبر ندادند.

عیسی شفا می‌کند مصروع را و دومین پیشگویی درباره مرگ و قیام او

³⁷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ³⁸ که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: ای استاد، به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است. ³⁹ که ناگاه روحی او را می‌گیرد و دفعه صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فشرده، به دشواری رها می‌کند. ⁴⁰ و از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند. ⁴¹ عیسی در جواب گفت: ای فرقه بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم؟ پسر خود را اینجا بیاور! ⁴² و چون او می‌آمد، دیو او را دریده، مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده، طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ⁴³ و همه از بزرگی خدا متحیر شدند. و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند، به شاگردان خود گفت: ⁴⁴ این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد. ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پیرسند.

زدن دراز کرده، از پشت سر نظر کند، شایستهٔ ملکوت نمایم.⁶² عیسی وی را گفت: کسی که دست را به شخم
خدا نمی‌باشد.